

داد وستد...



گزیده ای از «پیامبر» : جبران خلیل جبران

مترجم : فروغ طاعتی

داد وستد...

وسپس بازرگانی پیش آمد و گفت :

از خرید و فروش با ما بگو...

و حکیم پاسخ داد:

زمین میوه اش را به شما ارزانی می دارد،

و اگر بدانید که چگونه باید دستهایتان را پُر کنید،

هرگز چیزی کم نخواهید داشت

با تبادل نعمتهای خاک است که به فراوانی و رفاه دست یافته و سیر و اشباع می شوید...

با این وجود، اگر این تبادل با عشق و عدالت و خیرخواهی انجام نگیرد، عده ای را به سوی حرص و

گروهی دیگر را به سوی نیاز و گرسنگی رهنمون خواهد ساخت.

ای کارگران دریا و دشت و تاکستان،

هنگامی که در بازار، بافنده و کوزه گر و عطار را ملاقات می کنید،

روح والا و فرمانروای زمین را به یاری بطلبید،

از او بخواهید که در میانتان حاضر گشته و متبرک سازد ترازو و محاسبه ای را که قرار دهنده ارزشها در

مقابل یکدیگر است ...

و اندوهی به دل نگیرید، از اینکه صاحبان دستانی سترون و بی بار، سهمی از این سازش و معامله بر

گیرند؛ آنهایی که فقط سخنانشان را در مقابل کارتان عرضه می دارند...

به آنها چنین بگوئید :

با ما به دشت و صحرا بیائید و یا با برادرانمان راهی دریا گردید و تورتان را بیفکنید، چرا که خاک و آب ، با شما نیز به همان اندازه سخاوتمند و بخشنده خواهند بود که با ما...

و اگر نغمه سرایان و رقصندگان و نوازندگان هم از راه رسند،

تحفه هایشان را خریداری کنید،

چرا که آنان نیز عرضه کنندگان کُندر و میوه اند،

و آنچه که به ارمغان می آورند، اگر چه شکل یافته با وهم و خیال،

پوشش و آذوقه ای ست برای "جان" تان...

و پیش از ترکِ بازار،

مراقب باشید تا کسی با دستان خالی،

میدان را ترک نگفته باشد ...

چرا که روح والای زمین بر روی باد،

در آرامش و صلح نخواهد بود،

مگر زمانیکه نیاز کمترینِ بین شما ، سیراب گشته و نیازمند نیز خرسند ...

گزیده ای از «پیامبر» : جبران خلیل جبران

مترجم : فروغ طاعتی